

نگاهی به برنامه اخیر حزب کمونیست

ناصر پایدار

بیانیه و برنامه اخیر حزب کمونیست ایران تا آنجا که به درک از برنامه مربوط می شود، تمامی کسر و کمبودهای اساسی برنامه نویسی را با خود حمل می کند. این برنامه مستقل از تمامی لغزشها و تحلیلهای راست روانه موجود در بند بند آن، از لحاظ نفس برنامه نویسی یا درک از مکان برنامه در خط مشی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نیز برنامه ای تماماً رفرمیستی و غیرکمونیستی است. عام گویی در باره تولید کاپیتالیستی با بیان چند ویژگی درست یا نادرست تولید سرمایه داری در ایران، عبارت پردازی پیرامون سوسیالیسم و سپس لیستی از مطالبات رفرمیستی تمامی صدر و ذیل بیانیه و برنامه حزب را تشکیل می دهد. در این زمینه یعنی در رابطه با نگرش مارکسیستی نسبت به برنامه، ما پیش از این مقالاتی را در در سیمای سوسیالیسم ۱ و ۲ منتشر نموده ایم. به همین دلیل ضمن ارجاع خواننده به نوشته های مذکور از ذکر مجدد مطالب آنها در اینجا خودداری می کنیم و تنها به سراغ اشتباهات، لغزش ها و تحلیل های غیر کمونیستی معینی می رویم که در بندهای مختلف بیانیه و برنامه منتشره حزب بچشم می خورد.

سیادت سرمایه مالی و بحران سرمایه داری

ظهور و سیادت سرمایه مالی یکی از ویژگیهای مهم تکامل امپریالیستی سرمایه داری است اما چگونگی درک این مفهوم خود یکی از وجوه بارز

افتراق میان مارکسیسم کارگری از یکسو و اشکال مختلف سوسیالیسم بورژوازی از سوی دیگر است. یک برنامه کمونیستی باید ضمن تأکید بر این افتراق، تعلق ایدئولوژیک و عملی خود به روایت مارکسیستی از سرمایه داری معاصر را بطور عریان ابراز دارد. بیانیۀ حزب نه فقط چنین جهتگیری و نگرشی را منعکس نمی کند که بالعکس تبیینی کاملاً بورژوازی از رابطه میان سرمایۀ مالی و بحران سرمایه داری بدست می دهد.

"در رأس تولید جهانی متمرکز، فشرده و مرتبط، سرمایۀ مالی و سیادت فزاینده آن بر اقتصاد همه کشورها قرار گرفته است که بیش از پیش نیرومند شده و در عین حال بیش از پیش از کنترل دولتها و بانکهای مرکزی خارج می شود و تمام سیستم را در معرض آسیبهای غیر محاسبه تر و غیر قابل کنترل تری قرار می دهد. بحران و سقوط مالی سال ۱۹۸۷ در واقع ترکیدن حباب سرمایۀ مالی و پولی، سرمایۀ مبتنی بر بورس و سفته بازی بود که لجام گسیخته به هر سو پرکشیده بود"

۱۰۶

چنین وانمود می شود که بحران سیستم کاپیتالیستی یا فاز ویژه ای از حدت این بحران اساساً به "لجام گسیختگی یا به هر سو پر کشیدن" سرمایۀ مالی مربوط می شود!!! به بیان دیگر سرمایۀ مالی و عملکرد لجام گسیخته آن بطور فی نفسه و جدا از نقش آن به مثابۀ فونکسیون معینی از شیوۀ تولید سرمایه داری می تواند مبنا یا توضیح دهنده بحران سرمایه داری باشد!!! واقعیت این است که ظهور یا کارکرد سرمایۀ مالی نمی تواند مفهوم عام سرمایه و قوانین درونی شیوۀ تولید کاپیتالیستی را دچار تغییر سازد. بطور مثال ریشه بحران سرمایه داری را نمی توان در

چند و چون نقش سرمایه مالی جستجو کرد. بحران پدیده جبری و ملازم شیوه تولید کاپیتالیستی است و ریشه آن در رابطه سرمایه و در درونمایه تولید سرمایه داری نهفته است. رفقای نویسنده بیانیه مسلماً این نظریه عام و کاملاً روشن مارکسیستی را باور دارند اما نفس باور مکتبی به این واقعیت هیچ تضمینی برای پای بندی سیاسی و عملی یک جریان سیاسی به تبیین مارکسیستی تولید سرمایه داری و درونمایه متناقض آن بدست نمی دهد. ارجاع بحران به کارکرد خاص سرمایه مالی و چشم پوشی از سرچشمه واقعی بحران در شیوه تولید کاپیتالیستی می تواند زمینه ایدئولوژیک و سیاسی معینی برای غلطیدن هر چه بیشتر به ورطه رفرمیسم و فرو افتادن در دام تحلیلی کاملاً ناسیونالیستی از سرمایه داری معاصر باشد. بحران اقتصادی سرمایه داری در پائین ترین سطح از ماهیت این شیوه تولید و اساس ارزش افزایی و خودگستری آن بر می خیزد. پروسه تولید و خودگستری سرمایه در عین حال پروسه افزایش ترکیب ارگانیک آن نیز هست. بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه در مقیاس عام و اجتماعی آن متضمن محدود ساختن نسبی سرچشمه واقعی تولید سود، یعنی سرمایه متغیر و بالطبع نرخ سود سرمایه است. این قانون ذاتی و طبیعی سرمایه یا همان "گرایش نزولی نرخ سود" در شرائط متعارف زیر فشار پاره ای مکانیسم های طبیعی مانند افزایش بارآوری کار اجتماعی، تشدید استثمار نیروی کار، بالا بردن ساعات کار، کاهش بهای تشکیل سرمایه ثابت و... خنثی میشود اما دامنه تأثیر این مکانیسم ها کاملاً محدود است. سیر تدریجی و با افت و خیز، اما همیشگی و اجتناب ناپذیر ترکیب ارگانیک سرمایه، لاجرم به پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش منتهی میشود، قانون تنزل نرخ سود از شکل گرایش خارج شده و به حالت مطلق عمل میکند. در اینجا است که بحران تمامی تار و پود حیات سرمایه

اجتماعی را می لرزاند.

نقش سیادت سرمایه مالی، مطلق العنانی انحصارات فراملیتی و یا کلاً شرایط امپریالیستی تولید سرمایه داری در رابطه با بحرانها را باید از طریق رجوع به همین قانونمندی بازشناسی کرد. نه ریشه بحران سال ۱۹۸۷ را می توان در " ترکیدن حساب سرمایه مالی و پولی " جستجو نمود و نه برگشت ناپذیری بحران دهه ۶۰ به این سوی، بدون مراجعه به مفهوم عام سرمایه یعنی سرمایه به مثابه یک شیوه تولید قابل توضیح است. سیادت سرمایه مالی و شرایط امپریالیستی سرمایه داری طبیعتاً بر شکل بروز بحران ها

۱۰۷

تأثیری بسیار جدی و تعیین کننده داشته است، اما مکانیسم همین اثرگذاری نیز فقط در پرتو درک درونمایه سرمایه یا در واقع رابطه تولید اضافه ارزش قابل فهم است.

سرمایه مالی مظهر بالاترین سطح تمرکز تاریخی سرمایه است و سیادت آن بر سرمایه اجتماعی هر جامعه جداگانه یا کل سرمایه بین المللی نیز از همین جا ناشی می شود. سرمایه مالی به همین اعتبار بر جریان رقابت میان انحصارات، بر نحوه توزیع شرایط تولیدی بین بخش های مختلف سرمایه، بر پروسه تشکیل نرخ سود عمومی و چگونگی توزیع سرمایه اجتماعی یا جهانی بین قلمروهای گوناگون سرمایه گذاری، بر پروسه تغییر ترکیب فنی و ارگانیک سرمایه و در یک کلام بر جریان توزیع اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای بین المللی میان انحصارات امپریالیستی و سرمایه های مختلف تأثیر جدی می گذارد. سرمایه مالی در مقام تجسم تمرکز عالی سرمایه، قدرت تعرض سرمایه به شرایط کار و سطح معیشت کارگران را نیز هر چه بیشتر متمرکز می سازد. به نقش میلیتاریستی و

پلیسی دولت‌ها در دفاع از سیستم کاپیتالیستی و سرکوب مبارزات طبقه کارگر اکتفاء نمی‌کند، بلکه آنها را به ابزار برنامه ریزی اقتصادی برای تحمیل بدترین شرائط زیست و کار و سرشکن کردن بار بحرانها بر دوش توده های کارگر نیز مبدل مینماید، دولتها را در راستای ایفای نقش همه سویه خود علیه جنبش کارگری و دفاع از سود سرمایه، تا سرحد ممکن به هم پیوند می‌زند و از این طریق قدرت جنایت و توحش سرمایه را متمرکز و متمرکزتر می‌سازد.

پیدایش و سیادت سرمایه مالی از یکسو محصول پروسه تمرکز تاریخی سرمایه است و از سوی دیگر خود مؤثرترین نقش را در تمرکز هرچه افزونتر سرمایه اجتماعی ممالک و سرمایه بین المللی ایفاء می‌کند، در همین راستا پروسه افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه را در مقیاس اجتماعی و جهانی بطور مؤثر شدت می‌بخشد. درست به همین دلیل نیز بر شکل بروز بحرانها بگونه ای بارز اثر میگذارد، فاصله وقوع بحرانها را کوتاه و کوتاه تر می‌کند، دامنه تأثیر آنها را وسیعتر و قدرت کوبندگی و ویرانسازی آنها را افزونتر میسازد. نقش سرمایه مالی در تشدید پروسه بحران و بحران پذیری سرمایه داری را باید درست در آثار مشخص کارکرد این سرمایه بر سرشت متناقض تولید کاپیتالیستی جستجو کرد. بازار بورس و سفته بازی سرمایه مالی فی نفسه و جدا از اثرات معین آن بر تشدید تولید افراطی و بالارفتن ترکیب ارگانیک سرمایه و بالفعل شدن گرایش نزولی نرخ سود، هیچ توضیحی پیرامون بروز هیچ بحرانی نمی‌دهد. ظاهر ماجرا بسیار فریبنده و گمراه کننده است. بنظر می‌رسد که بازار بورس و نوسانات پولی صندوق سهام تعیین کننده رکود و رونق و بحران و همه چیز است. تصور خام و سراسر بی اساسی که خود مبین واژگونه پردازی واقعیت توسط تولید کاپیتالیستی و خلق ذهنیت غیرعلمی و کاذب

توسط این شیوه تولید است. در حال حاضر روزانه بطور متوسط حدود ۱۲۰۰۰ میلیارد دلار در بورس سهام سرمایه گذاری میگردد. این بدان معنی است که هر روز سرمایه ای

۱۰۸

معادل این مبلغ به حجم سرمایه بین المللی اضافه می شود. این کار در شرائطی انجام میگردد که اولاً ترکیب ارگانیک سرمایه در مقیاس بین المللی هر روز رو به افزایش است. بارآوری کار اجتماعی در سطحی بسیار بالاست و بازار سرمایه داری وسیعاً از کالا و محصولات که فقط در شکل سرمایه قابل استفاده اند، آکنده است. ارتقاء ترکیب ارگانیک سرمایه و افزایش بارآوری کار اجتماعی بطور طبیعی حجم بخش متغیر سرمایه جهانی را سخت کاهش داده و بیکاری بسیار گسترده ای را بر طبقه کارگر تحمیل نموده است. عدم ظرفیت بازار برای سرمایه گذاری و بازانباشت روتین سرمایه ها، فقدان امنیت سیاسی و ثبات لازم برای انباشت امپریالیستی سرمایه در مناطقی از دنیا و بالاخره تنگناهای تاریخی خودگستری سرمایه، مکانیسم خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود از طریق انتقال بخشهایی از سرمایه به حوزه های با ترکیب نازلتر را به مقدار بسیار زیادی بی اثر ساخته است. در چنین وضعی سر شکن شدن چنان سرمایه ای عظیم به بازار بورس جهانی بطور روزانه اولاً به معنای ظهور و افزایش وسیع حجم سرمایه آزاد در حوزه ارزش افزایی سرمایه جهانی است. زیرا که حجم سنگینی از این سرمایه فاقد شرائط تولیدی و بازار لازم برای تبدیل شدن به سرمایه بارآور و تولید اضافه ارزش است. به بیان روشن تر هر روز بخش قابل توجهی از سرمایه بین المللی بصورت سرمایه ای در می آید که بر اثر ترکیب ارگانیک بالا و اشباع بازار جهانی از سرمایه قادر به انباشت و بازتولید خود نیست. بطور مثال در جامعه سوئد

میزان سرمایه گذاری صنعتی سالیانه از ۲۴٪ کل BNP در سالهای دهه ۶۰ به حدود ۱۴٪ BNP در دهه ۹۰ کاهش یافته است. حال آنکه در همین مدت حجم کل سرمایه اجتماعی بطور چشمگیری افزایش داشته است. ثانیاً آن بخش از این سرمایه جدید یا الحاقی که وارد پروسه تولید و ارزش افزایی می گردد بطور عمده ترکیب ارگانیک بسیار بالایی را با خود حمل میکند. در این رابطه فقط به چند نمونه ساده اشاره می کنیم. میوان تولید توسط هر کارگر فقط در فاصله میان ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ در سوئد ۶,۲٪ و در امریکا ۳,۸٪ رشد داشته است. در سوئد در طول سالهای ۹۴ و ۹۵ مجموعاً حدود ۱۰۵ میلیارد کرون سرمایه گذاری شده است اما در همین مدت جمع کثیری از کارگران از کار بیکار گردیده اند. زمان لازم برای تولید یک تلفن موبیل در کارخانه اریکسون در سال ۱۹۹۲ بیش از ۳ ساعت بوده است اما این مدت در سال ۱۹۹۷ به ۸ دقیقه کاهش یافته است. تمامی اینها از افزایش بی سابقه ترکیب ارگانیک سرمایه در سرمایه اجتماعی جوامع و کل سرمایه جهانی حکایت می کنند. سرمایه گذاری روزانه ۱۲۰۰۰ میلیارد دلار در بازار بورس جهانی را باید در این سطح از تمرکز سرمایه بین المللی و ترکیب ارگانیک متناظر با آن مورد بررسی قرار داد. همه اینها بدین معنی است که میزان اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی در شرایط موجود باید پاسخگوی حجم سرمایه ای با این ترکیب و با آن میزان سرمایه آزاد باشد. این امر لاجرم نرخ سود عمومی سرمایه در سطح جهانی را بطور جدی

۱۰۹

زیر فشار قرار میدهد و زمینه های بروز و توفش بحران را تشدید می کند. درباره بحران دهه ۶۰، برگشت ناپذیری آن و نقش سرمایه مالی در این زمینه نیز می توان بطور اختصار چنین گفت:

۱. تولید سرمایه داری دیربست که به شیوه تولید مسلط در سراسر دنیا مبدل شده است. سرمایه جهانی به فاز بسیار بالایی از تمرکز و انحصار پا نهاده و ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی در بخشی از جهان یعنی در همه کشورهای پیشرفته صنعتی بطور بیسابقه ای بالا رفته است. تولید افراطی سرمایه در این ممالک همه مرزها را پشت سر گذاشته و نسبت بخش متغیر سرمایه (تنها سرچشمه تولید اضافه ارزش) به کل سرمایه اجتماعی تا پایین ترین سطح تاریخی خود سقوط کرده است.

۲. صدور سرمایه که در نیمه نخستین این سده نقش سلاح مؤثر مقابله با بحران را بازی میکرد، اینک به رغم تداوم و توسعه اش فاقد کارایی قبلی است. سرمایه اجتماعی کشورهای حوزه صدور که قبلاً با هر دور بازتولیدش در چهارچوب تقسیم کار جهانی سرمایه، حجم عظیمی از محصول اجتماعی ممالک امپریالیستی را به سرمایه الحاقی با نرخ سود کلان مبدل میساخت، امروز در عین افزایش این ظرفیت معضل سرمایه انحصاری را چاره گری نمی کند. این بدان معنی است که حجم انبوه محصولاتی که هر سال در مقیاس جهانی توسط سرمایه و بصورت سرمایه تولید می شود، دیگر حتی با محاسبه گنجایش بازار همه ممالک حوزه صدور، باز هم شرائط لازم برای بازانباشت و ارزش افزایی مجدد را احراز نمی نماید. این امر ظرفیت سرمایه را برای مقابله با بحران بطور اساسی تنزل داده است.

۳. بازار داخلی جوامع حوزه صدور دیگر فقط کانون دفع و رفع بحران سرمایه امپریالیستی نیست، بلکه بنویه خود عرصه تولید و بازتولید و انتقال و توسعه آن نیز هست. بالا رفتن ترکیب ارگانیک و به بیان دیگر پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش سرمایه ممالک امپریالیستی را به ورطه بحران فرو می راند. این بحران برپایه قوانین

درونی سرمایه در اول گام بر حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی کشورهای حوزه صدور سرشکن می‌گردد. سرمایه در اینجا بار بحران را هرچه کوبنده تر تحمل میکند و آنگاه آن را از طریق انسداد مجاری صدور سرمایه یعنی کاهش مؤثر خرید محصولات که بخش ثابت سرمایه را تشکیل می‌دهد، به کشورهای صادر کننده سرمایه بر میگرداند. چگونگی این نقل و انتقال در وضعیت موجود دنیای سرمایه داری به چنان روند مستمر و پایداری مبدل شده است که آفتاب بحران حتی برای لحظه ای هم در امپراطوری سرتاسری سرمایه بین المللی غروب نمی‌کند. واریز مداوم بحران سرمایه داری کشورهای بزرگ صنعتی به ممالک امریکای لاتین، آسیا و افریقا و سپس بازتاب آن بر تولید و بازتولید سرمایه اجتماعی همان مالک بزرگ سرمایه داری یک جریان مداوم و همیشگی سرمایه جهانی است.

۱۱۰

۴. ظهور قطب های صنعتی جدید در آسیای جنوب شرقی و ترکیب ارگانیک بالای سرمایه در این کشورها بنوبه خود بر روند مذکور تأثیر گذارده و آن را عمیقاً تشدید کرده است. سرمایه داری کره جنوبی امروز نه فقط گنجایشی برای پذیرش بخشی از بار بحران سرمایه داری غرب ارائه نمی‌کند که بنوبه خود زمینه های بحران پذیری سرمایه جهانی را وسیعاً توسعه داده است.

۵. سرمایه تاریخاً به مرحله ای پا نهاده است که اولاً. ظرفیت خود را برای کشفیات نوین، انقلاب تکنولوژیکی، افزایش بارآوری کار اجتماعی، کاهش هزینه بازتولید نیروی کار و بالاخره پایین آوردن هزینه سرمایه ثابت به شیوه سابق از دست داده است، این را خود نمایندگان فکری سرمایه نیز به نوعی اعتراف میکنند و زیر عنوان "پایان عمر علم" !!! از آن سخن میگویند. ثانیاً این کشفیات و تحولات دیگر هیچ چشم انداز مؤثری حتی

برای دوره های متعارف رونق و بالابردن ظرفیت سرمایه در برابر بحران تصویر نمیکنند. انقلاب کامپیوتری سالهای اخیر بهترین شاهد این مدعا است.

۶. درچنین شرائطی یک چیز و فقط یک چیز است که به سرمایه مجال می دهد تا با بحران دست و پنجه نرم کند. تعرض به سطح معیشت کارگران، بیکارسازیهای چندین ملیونی، تشکیل یک ارتش عظیم ذخیره کار در سطح جهانی و فشار هرچه فرساینده تر بر نیروی کار شاغل، کاهش پی در پی دستمزدها و از بین بردن تمامی امکانات زیستی و رفاهی کارگران در جاهایی که این امکانات بطور نسبی وجود داشته است. این کاری است که سرمایه در سرتاسر جهان بویژه از دهه ۸۰ به اینسوی انجام داده است. روندی که جز با خیزش های نوین طبقه کارگر قابل توقف نیست. انحطاط عینی سرمایه داری دیگر جریان واقعی و روزمره زیست بشر در سرتاسر کره زمین است.

با این توضیحات به نقطه شروع بحث باز میگردیم. سیادت سرمایه مالی نباید تا سرحد معرف سیستم سرمایه داری و توضیح دهنده بحران و سایر مسائل اساسی این نظام برجسته شود. معرف سرمایه داری درهر حال مفهوم عام سرمایه یا همان پروسه تولید اضافه ارزش است. توضیح نقش سیادت سرمایه مالی بدون تأکید برپیوند ارگانیک میان این نقش و درونمایه واقعی سرمایه، مرز حزب کمونیست را با احزاب پروروس و پروچینی کاملاً مخدوش میکند، بویژه که تبیین غیرمارکسیستی از سرمایه مالی یک پایه معین سیاستهای بورژواناسیونالیستی همه احزاب مذکور است.

صدر سرمایه و مکان آن در سیستم امپریالیستی

برنامه قبلی حزب کمونیست و بویژه اسناد پایه آن در عین حال که نقش صدور سرمایه را در تعریف سیستم امپریالیستی و در رابطه با جوامع حوزه صدور سرمایه، با نگاهی مارکسیستی می‌کاوید اما تعبیر جامع و همه سویه ای از این مقوله بدست نمی داد. برنامه

۱۱۱

اخیر نه تنها کسر و کمبودهای برنامه پیشین را بر طرف نکرده است، بلکه آن را بطور جدی افزایش داده است. بنظر می رسد که صدور سرمایه به مفهوم دقیق مارکسیستی آن اصلاً مورد توجه واقع نشده است، یا حداقل اینکه چنین توجهی مطلقاً در برنامه انعکاس نیافته است.

صدور سرمایه یک مؤلفه اساسی تکامل امپریالیستی سرمایه داری است، بگونه ای که بدون شناخت مکان، ابعاد و دامنه تأثیر آن در بازتولید سرمایه جهانی نمی توان به هیچ تصویر درستی از سرمایه داری معاصر دست یافت. برای درک مارکسیستی صدور سرمایه به مثابه یک شاخص اساسی شرائط امپریالیستی سرمایه داری پیش از هر چیز باید در ژرفای ضرورت‌هایی غور کرد که سرمایه متمرکز نیمه دوم سده ۱۹ به این طرف را بسمت صدور و پیش ریز در اقصی نقاط جهان سوق داده است و هر روز بر وسعت دامنه این صدور افزوده است. این ضرورتها عبارت بوده و عبارتند از:

۱. دستیابی به حوزه هایی که انباشت سرمایه در آنجا تنها راه تبدیل حجم بسیار انبوه و مستمراً رو به فزون سرمایه اضافی و آزاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری به سرمایه الحاقی و سودآور باشد.
۲. پیش ریز سرمایه در حوزه هایی که بازتولید نیروی کار در آنجاها بسیار ارزان تر از جامعه متروپل تمام شود.

۳. ترکیب ارگانیک سرمایه در آن مناطق بطور نسبی پایین تر باشد.

۴. و بالاخره حتی الامکان هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه در آنجا با توجه به همه اجزاء متشکله آن کمتر تمام گردد.

سه مؤلفه اول را باید در یک رابطه درونی و ارگانیک و بطور یکجا با هم در نظر گرفت تا مفهوم درست صدور سرمایه مشخص گردد. آنچه که واقعیت صدور سرمایه در دوره فعلی یعنی در سرمایه داری معاصر را تعیین میکند دقیقاً پروسه ای است که مؤلفه های سه گانه یاد شده را در خود منعکس مینماید. به بیان دیگر صدور سرمایه جریان طبیعی و مستمر انباشت بخشی از سرمایه امپریالیستی است که در چهارچوب تقسیم کار میان بخشهای مختلف سرمایه جهانی صورت میگیرد و با داشتن مشخصه های یاد شده، امکان استثمار نیروی کار ارزان جوامع حوزه صدور را برای سرمایه امپریالیستی فراهم میسازد. این تصور که فقط سرمایه پیش ریز شده توسط انحصارات خارجی و با مالکیت این یا آن سرمایه دار خارجی یا وامها و اعتبارات مالی انحصارات امپریالیستی را میتوان بحساب صدور سرمایه گذاشت تصویری غیرواقعی و بورژوازی است. سرمایه اجتماعی ممالکی مانند ایران، عراق، لیبی، سوریه، برخی از کشورهای اروپای شرقی سابق و نظائر اینها را در نظر بیاوریم. میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این جوامع چه بسا کاملاً ناچیز باشد. اما این امر به هیچوجه مانع از استثمار نیروی کار ارزان این ممالک توسط انحصارات و سرمایه های امپریالیستی نیست. سرمایه خارجی در نگاه ظاهر و البته با

درک غیر مارکسیستی از مفهوم صدور سرمایه، در این کشورها چندان جلب توجه نمیکند، اما واقعیت این است که مجرد سرمایه داری بودن این جوامع با توجه به چهارچوب و نحوه تقسیم کار امپریالیستی سرمایه، آنها

را به ممالک حوزهٔ صدور سرمایه مبدل مینماید و استثمار نیروی کار ارزان این جوامع توسط سرمایهٔ امپریالیستی از یکسو و وحدت و یکپارچگی طبقهٔ بورژوازی "داخلی" جهانی در مقابل پرولتاریا از سوی دیگر را میسر می‌سازد. در روند بازتولید سرمایهٔ اجتماعی ممالک یاد شده دقت کنیم تا چگونگی این رابطه روشن شود. بخش اعظم سرمایهٔ ثابت این ممالک اعم از فیکس یا گردش محصولاتی هستند که در جوامع امپریالیستی توسط "بخش تولید و سائل تولید" این کشورها یا در واقع بصورت اجزاء متشکلهٔ سرمایهٔ ثابت تولیدشده اند. این محصولات و به بیان دقیق تر این بخش از سرمایهٔ اجتماعی کشورهای امپریالیستی هیچ زمینه ای برای بازانباشت مجدد و تبدیل به سرمایهٔ الحاقی در "جوامع خودی" در اختیار ندارد. این حجم سنگین سرمایه در صورت عدم صدور به سرمایهٔ اضافی تبدیل میگردد و در این حال کل سرمایهٔ اجتماعی را به ورطهٔ بحران فرو می‌راند. این بخش بزرگ سرمایه در جریان طبیعی دورپیمایی سرمایهٔ جهانی با تغییر شکل حقوقی مالکیت از ممالک امپریالیستی به کشورهای یاد شده منتقل میشود، از ملکیت انحصار معین خارجی به تملک دولت یا انحصار و یا سرمایه دار داخلی در میآید و به مثابهٔ بخشی از سرمایهٔ اجتماعی جامعه وارد پروسهٔ بازانباشت میگردد. انتقال این سرمایهٔ آزاد و اضافی ناشی از تولید افراطی بحران زای کاپیتالیستی به ممالک حوزهٔ صدور سرمایه سبب می‌شود که اولاً تمامی آن وارد پروسهٔ انباشت شده و ارزش افزا گردد. ثانیاً. نیروی کار کاملاً ارزان جامعه را مورد استثمار قرار دهد، این نیروی کار را به بهایی هر چه نازلتر بازتولید نماید و در این گذر به نرخ اضافه ارزش بسیار بالایی دست یابد. ثالثاً به دلیل ترکیب ارگانیک پایین تر سرمایه، نرخ سود کاملاً بالاتری را متحقق سازد. در بارهٔ اهمیت نیروی کار ارزان و

تفاوت اضافه ارزش ناشی از آن تا حدود زیادی بحث شده، اما پیرامون ترکیب ارگانیک نازل تر سرمایه و تأثیر آن بر تحقق نرخ سود بالاتر خیلی کم صحبت شده است. ما در این رابطه فقط به ذکر یک مثال اکتفاء می‌کنیم. تولیدیک اتوموبیل وُلُوی سوئد و رنوی ایران را باهم مقایسه کنیم. تا آنجا که به بخش گردش سرمایه در تهیه این دو مربوط می‌شود تفاوت چندانی وجود ندارد، اما حجم کل سرمایه فیکسی که برای اولی بکار می‌افتد چندین برابر دومی است و اگر در نظر بیاوریم که محاسبه نرخ سود فقط ناظر بر بخش گردش سرمایه ثابت نبوده بلکه کل سرمایه استوار را هم در بر می‌گیرد آنگاه می‌توانیم تفاوت نرخ سودهای حاصل را تشخیص دهیم. سؤال بسیار اساسی و بجا اینست که در این حالت یعنی در وضعیتی که گفتگو کلاً بر سر رابطه میان دو بخش دنیای سرمایه داری است، نیروی کار ارزان یا ترکیب ارگانیک نازل تر سرمایه در جوامع حوزه صدور چگونه به افزایش نرخ سود سرمایه های خارجی مرتبط با بازار سرمایه داری

۱۱۳

ایران کمک میکنند، در حالی که ممکن است هیچ بخشی از سرمایه اجتماعی جامعه یا جوامع مورد نظر هم در مالکیت مستقیم انحصارات امپریالیستی و خارجی قرار نداشته باشد. پاسخ برای مارکسیستها بسیار روشن است. سرمایه یک رابطه اجتماعی و بین المللی است. شکل حقوقی مالکیت سرمایه هیچ چیز زیادی را مشخص نمی‌کند. هیچ سرمایه ای فقط همان اضافه ارزشی را دریافت نمیکند که در همان کارگاه خاص و توسط کارگران معین خود تولید شده است، بلکه سهمی از کل اضافه ارزشی را بچنگ می‌آورد که در کل آن قلمرو تولیدی یا سرمایه اجتماعی بوسیله کارگران تولید گردیده است. این

کاریست که در چهارچوب تشکیل نرخ سود عمومی در سطح جهانی انجام می‌گیرد و بخش مهمی از جلدسوم کتاب کاپیتال نیز به توضیح آن اختصاص یافته است. سرمایه اجتماعی کشورهای کاپیتالیستی حوزه صدور سرمایه از طریق استثمار نیروی کار ارزان این جوامع نرخ سود بسیار بالایی را ایجاد میکنند، این نرخ سود در پروسه بازتولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی زیر فشار رقابت ها و مناسبات میان بخشهای مختلف سرمایه جهانی به نفع بخش مسلط تر تعدیل میشود، بگونه ای که سهم قابل توجهی از اضافه ارزش ناشی از استثمار نیروی کار ارزان جوامع حوزه صدور بطور روتین توسط سرمایه ها و انحصارات بزرگ امپریالیستی جذب میگردد. ظرف انتقال این سهم از اضافه ارزش همانگونه که اشاره شد قانون نرخ سود از یکسو و صدوربخش عظیمی سرمایه از یک بخش سرمایه جهانی به بخشی دیگر در چهارچوب تقسیم کار کاپیتالیستی است. واقعیت این است که مقوله صدور سرمایه و مکان آن در سرمایه داری معاصر را باید از این زاویه مورد توجه قرار داد. صرف سرمایه خارجی پیش ریز شده یا وامها و اعتبارات مالی امپریالیستی و شرکت مستقیم آنها در استثمار نیروی کار جوامع حوزه صدور تمامی آن چیزی نیست که مفهوم امپریالیستی صدور سرمایه را تعیین می نماید. بلکه تمامی آن بخش از محصول اجتماعی سالانه کشورهای امپریالیستی که در جریان سامان پذیری خود بصورت اجزاء سرمایه ثابت جوامع حوزه صدور وارد پروسه انباشت میشوند نیز درست نقش سرمایه وارد شده را ایفاء می کنند. در باره نتیجه سیاسی چنین درکی از مسأله صدور سرمایه بطور مختصر می توان گفت که با این تحلیل تمامی پایه های وحدت و یکپارچگی بخش های مختلف طبقه بورژوازی جوامعی مانند ایران با سرمایه امپریالیستی بخوبی روشن می گردد. ماهیت تمام کاپیتالیستی مجادلات

درونی میان سرمایه داران و دولتهای بورژوازی این کشورها با امپریالیست ها برای کارگران بیان می شود و مدلل می گردد که دعوا صرفاً بر سر تقسیم سودی است که توسط طبقه کارگر تولید شده است. روایتی اینگونه از صدور سرمایه توهّمات بورژوازی ناشی از آموزشهای احزاب اردوگاهی و سوسیال خلقی پیرامون امپریالیسم را از ذهن کارگران پاک مینماید و به جنبش کارگری درتصفیه حساب با تمامی گرایشات بورژوازی و تدارک صف مستقل سوسیالیستی یاری می رساند.

ارزشیابی از جنبش های آزادیبخش قرن ۱۹ و ۲۰

گفته شده است که استعمار زدایی و کسب استقلال سیاسی بر زمینه رونق عمومی اقتصاد جهانی امیدواریهای گسترده ای در میان ممالک آسیا، آفریقا و امریکای لاتین برای پیشرفت اقتصادی و بیرون آمدن از فقر و محرومیت های اجتماعی دامن زد. امیدواریهایی که خواب و خیال بودن آنها بعدها مشخص شد.

این فرمولبندی حساب کمونیستها و طبقه کارگر، حتی سایر توده های فرودست را با بورژوازی کشورها یک کاسه میکند. کمونیستهای راستین و نه اصحاب کمینترن در همان ایام نیز خواب و خیال بودن این نوع امیدواریها را میدانستند و مجرد مبارزه برای استقلال سیاسی یا رهایی ملی را چاره درد طبقه کارگر و مردم فرودست تلقی نمیکردند. توده کارگر و دهقان آن ایام در مبارزه با استعمار و اشغالگری امپریالیستی طبیعتاً آینده بهتری را انتظار می کشید اما این آینده بهتر را فقط در بدست آوردن آزادی و حقوق اجتماعی و رهایی از ستم و استثمار می توانست

جستجو کند و نه در رونق بازار سرمایه و توسعه مناسبات کاپیتالیستی!!! امیدواریهای گسترده به پیشرفت اقتصادی مترتب بر پیروزی جنبشهای آزادیبخش اساساً خاص بخشهایی از بورژوازی بود که در مورد آنان چندان هم خواب و خیال نبوده است. محصول این جنبشها برای آنها هیچ نامطلوب نبوده است. زوال فئودالیسم، خلع ید از دهقانان و رشد سرمایه داری به یمن ورود و انباشت سرمایه امپریالیستی، تبدیل شدن به طبقه مسلط اقتصادی و سیاسی همه آن چیزهایی است که بورژوازی می خواسته و بدانها نیز دست یافته است. حال اینکه احياناً به اتوپی خودکفایی متوهم بوده اما بعدها بالغ تر شده و دلق اتوپی را به بادۀ واقع بینی فروخته، هیچ ضرر چندانی نکرده است.

فروپاشی اردوگاه شوروی

بیانیه حزب فروپاشی اردوگاه شوروی را به عواملی مانند روند تمرکز سرمایه جهانی، عقب افتادگی تکنولوژی و سازمان تولید، ناتوانی دربالا بردن بارآوری کار و انقلاب تکنیکی، مدیریت بوروکراتیک، توزیع ناکارا و فشار رقابت تسلیحاتی با غرب نسبت داده است. این بیان بر پاره ای از واقعیتها انگشت میگذارد اما به جوهر اصلی قضیه اشاره نمی کند. موجب اصلی فروپاشی اردوگاه بحران جاری سرمایه داری جهانی بود. اردوگاه درست به همان دلالتی که بیانیه حزب طرح می کند، در مقایسه با جوامع غربی، حلقه ضعیف تر و

شکننده تر سرمایه داری جهانی را تعیین می نمود. طبیعی است که دیکتاتوری پلیسی حاکم و رقابت سبعانه امپریالیستهای غربی نیز به آسیب پذیری بیشتر سرمایه داری اردوگاه کمک میکرد. به هرحال این بحران سرمایه بود که اردوگاه را بمثابة بخشی از دنیای سرمایه داری به ورطه بحران فرو راند. این نیز روشن است که بگاه بحران و درخلاً آترناتیو سوسیالیستی معمولاً گرایشی از بورژوازی است که گرایش یا گرایشات دیگر را نالایق اعلام نموده و خود را نماینده بهتری برای بقای سلطه سرمایه معرفی میکند. تکیه بر عامل بحران در فروپاشی اردوگاه بسیار مهم است زیرا بیشتر مؤلفه هایی که در برنامه ذکر شده بنوعی مورد استناد محافل بورژوایی نیز هست. آنچه که همه آنها کتمان میکنند نقش بحران سرمایه در سقوط سرمایه داری اردوگاه است.

سقوط اردوگاه و جنبش توده ای

بیانیه حزب بر زمینه ها و شرائط اقتصادی موجود در اردوگاه برای شکل گیری اعتراضات توده ای و خیزشهای کارگری به درستی اشاره کرده است، اما مرز روشنی بین اهداف بورژوازی مخالف دولتی بودن سرمایه از یکسو و انتظارات طبقه کارگر از سوی دیگر نکشیده است. این درست است که در رومانی و لهستان و... مردم کارگر زیر فشار فقر در حال انفجار بودند، اما بلافاصله باید نقش ارتجاعی بورژوازی داخلی و بین المللی را نه فقط در کجراه بردن اعتراضات کارگران، که حتی در سازمان دادن آنها برای بهره برداری هر چه مؤثرتر علیه آنچه که خود "کمونیسم" می نامیدند نیز مورد تأکید قرار داد.

بررسی شکست انقلاب اکتبر

در برنامه به پاره ای عوامل مؤثر در شکست انقلاب اکتبر اشاره شده و در این میان از ضعفهای درونی بلشویسم نیز نام برده شده است. اگر فقط برای لحظه ای بر روی آثار شکست اکتبر بر جنبش کارگری جهانی در این چند دهه اخیر درنگ کنیم، آنگاه خواهیم پذیرفت که یک جریان کمونیستی دوران ما نباید در برنامه خود با طرح چند عبارت کلی از کنار حادته ای به این عظمت گذر کند. اینکه انقلاب اکتبر چرا شکست خورد و اکتبرهای آتی در چه صورتی از شکست مصون خواهند ماند کماکان سؤال طبقه کارگر بین المللی است. بسیار لازم است که مقوله ضعفهای درونی با تمامی موشکافی ممکن مورد گفتگو قرار گیرد. باید بر ضعف بلشویسم در گشایش افق سوسیالیستی در پیشاروی کارگر روسی، بی توجهی بلشویکها به آموزش و تربیت و تجهیز پرولتاریای شوروی برای بر پا ساختن سوسیالیسم و جامعه سالاری سوسیالیستی با دیدی کارگری

۱۱۶

و مارکسیستی درنگ نمود. فراموش نکنیم که برنامه پیشین و مطبوعات دوره گذشته فعالیت حزب در این زمینه نیز نارسا و حتی مخدوش کننده است. این حرف منصور حکمت که گویا: بلشویسم استقلال طبقاتی در قبال سرنوشت قدرت سیاسی و ساختار حکومت را به مشخصه ارگانیک و تشبیت یافته پرولتاریای روسیه بدل کرده بود!!! اما آرمان عموم خلقی فائق آمدن بر عقب ماندگی اقتصادی روسیه و اثرپذیری از آموزشهای سوسیال دموکراسی مانع از صف آرایی مستقل کارگری برای گسترش انقلاب به عرصه اقتصاد شد. یا اینکه: دولت کارگری در فاصله قیام اکتبر تا سال ۱۹۲۴ پایه های قدرت خود را کاملاً تحکیم کرد!!! اما در مباحثات

سالهای ۲۴ تا ۲۸ خط سرمایه داری دولتی پیروز شد. و یا مطالب دیگری از این دست، هیچ تحلیل درستی از شکست انقلاب اکتبر بدست نمیدهد، و هیچ کمکی برای تدارک اکتبرهای پیروزمند آتی به کارگران نمی کند. در رابطه با زمینه ها و علل شکست اکتبر طبیعتاً کتابها بحث لازم است، اما آنچه که در حوصله برنامه می توان گفت این است که: طبقه کارگر روسیه و بلشویسم متأسفانه هیچ افق روشن و راستین سوسیالیستی در پیش روی خویش تصویر نکرده بودند. در فاصله میان ۱۹۰۰ تا قیام فوریه سوسیالیسم برای بلشویکها و کارگر پیشرو روسی فقط یک ایده مربوط به آینده بود. "انقلاب دموکراتیک پیروزمند"، رم دادن بورژوازی لیبرال، تشکیل دولت کارگران و دهقانان و نظائر اینها تمامی محتوای تبلیغات و کار سیاسی بلشویکها را پر کرده بود. این کارها باید انجام میگرفت اما وقتی که فروغ برون رفت از سرمایه داری بر این فعالیتها ساطع نمی شد، وقتی که افق زیست سوسیالیستی و مدنیت کمونیستی ذهن کارگران را متأثر نمیکرد، کارگران نیز مبارزات جاری خود را به مشابه سنگری مؤثر و نیرومند در امر تجهیز خویش برای تعرض علیه تمامیت سرمایه و بر پا ساختن سوسیالیسم تعمق نمی نمودند. کارگران به رهبری لنین در مقابل نتایج انقلاب فوریه و انتظارات بورژوازی تمکین نکردند و تا انجام انقلاب اکتبر و تشکیل دولت موقت کارگری به پیش تاختند، اما بلشویسم برنامه عمل و چشم انداز روشنی برای جایگزینی این دولت با سازمان حضور مستقیم و نافذ آحاد توده های کارگر در برنامه ریزی و اداره همه امور اقتصادی و اجتماعی یا همان سازمان کار سوسیالیستی در پیش روی نداشت. راه تحول سوسیالیستی اقتصاد از اینجا و فقط از اینجا میگذشت، اما بلشویسم با محدود ساختن نقش شوراها، برچیدن کمیته های کارخانه، ساختن ارتش منظم، جایگزینی مدیریت شورایی کارخانه ها با یکتارئوسی،

تشکیل و سنخا، تمرکز تمامی قدرت سیاسی در یک بوروی ۶ نفری و. سرانجام نپ، نه فقط در راستای برپایی سازمان کار سوسیالیستی و گسست از رابطه کار مزدوری حرکت ننمود که بالعکس در پاره ای موارد حتی بر مناسبات کاپیتالیستی موجود نام سوسیالیسم گذاشت و قدرت سیاسی بالای سر کارگران را دیکتاتوری موعود پرولتاریا قلمداد کرد. انقلاب از ۱۹۱۸ به بعد راه شکست را پیمود و بر خلاف آنچه در بولتن شوروی حزب آمده است، حوادث سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴ نه

۱۱۷

پروسة تحکیم دیکتاتوری طبقه کارگر که جریان شکست تدریجی انقلاب کارگری بود. دفاع از این روند انسان که در بولتن مذکور آمده است نه دفاع از مارکسیسم و لنینیسم که بر عکس فقط یک دفاع غیر لنینی از لنین و بلشویکهاست.

آلترناتیو کارگران، انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم

گشایش افق روشن و عینی مدنیت سوسیالیستی در برابر جنبش طبقه کارگر بویژه با توجه به اغتشاش ذهنی دهشتباری که از جانب اردوگاه شوروی، سوسیال دموکراسی، مائوئیسم، تروتسکیسم و تبلیغات مسموم سرمایه داری جهانی بر جنبش کارگری تحمیل شده است اساسی ترین و مبرم ترین وظیفه یک برنامه کمونیستی است. برنامه حزب در این راستا هیچ توضیح کنکرت و روشنی ارائه نکرده است بلکه به روال معمول با طرح مقولاتی عام فقط باور مکتبی خود به سوسیالیسم را اظهار نموده است. برنامه حتی در دادن یک تصویر عام از مدنیت سوسیالیستی و پرداختن به برخی مشخصه های کلی سوسیالیسم نیز جداً طفره رفته است.

بعنوان مثال بیانیه می بایستی حداقل به موارد زیر اشاره می کرد.

— دولت کارگری دوران گذار یک دولت درحال زوال است. این دولت یک نهاد جدا از کارگران و بالای سر شهروندان نیست، بلکه سازمان شورایی حضور مستقیم و نافذ همه آحاد طبقه کارگر است.

— در سازمان کارسوسیالیستی عامه شهروندان متشکل در شوراها درست به همان صورت که تولید می کنند، یا به فعالیت های آموزشی و خدماتی و درمانی و رفاهی و... می پردازند، دربرنامه ریزی تولید و آموزش و درمان و رفاه و خدمات و در اداره همه امور اجتماعی و اقتصادی نیز شرکت مینمایند.

— در سوسیالیسم همه کار می کنند، همگان کار را تعریف می کنند، همه شهروندان دربرنامه ریزی تولید و اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود، چه مقدار تولید کنند و چه خدماتی ارائه نمایند، درباره تعیین میانگین کار سوسیالیستی، سرنوشت محصولات تولید شده و... بیکسان شرکت میکنند،

— دولت کارگری با سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و تبدیل خود به سازمان حضور مستقیم و نافذ همه آحاد شهروندان یا سازمان کار سوسیالیستی، وجود اجتماعی بورژوازی را از میان بر میدارد. کار مزدوری و رابطه سرمایه را محو میسازد و مالکیت کاپیتالیستی یا هر نوع مالکیتی را غیر ممکن مینماید. در سوسیالیسم محو کار مزدوری ارتباط درونی و ارگانیکی با محو هر گونه دولت بالای سر کارگران و شهروندان دارد.

— سوسیالیسم توزیع تمامی نعم مادی و امکانات اجتماعی و رفاهی و هر چه هست و نیست را به جریان عادی کار شوراها تبدیل می کند و در این گذر به وجود مبادله،

بازار و پول خاتمه می بخشد. توزیع کاملاً برابر همه امکانات معیشتی، خدماتی و رفاهی بین شهروندان یا اعضاء سازمان کار سوسیالیستی از بارزترین مشخصه های سوسیالیسم است.

— سوسیالیسم امکان کسب هر نوع دانش و تخصص را برای همگان به نحو یکسان فراهم میسازد و هر نوع امتیاز حقوقی ناشی از این تخصصها را محو می سازد.

— سوسیالیسم کار خانگی را بتدریج از میان بر میدارد و شکل موجود خانواده را که نهادی مبتنی بر مالکیت خصوصی، کانون ستم جنسی و بی حقوقی زنان و پرده ساتری بر کار بی مزد کارگران برای بورژوازی است با یک رابطه متعالی انسانی و آزاد جایگزین میسازد.

— سوسیالیسم با انطباق کامل تولید و فعالیت های اجتماعی انسان بر نیازمندیهای واقعی مادی معنوی او، با محو تمامی آنچه که در جهت فرسایش و تخریب آسایش یا هرز رفتن محصول کار اوست، با محو رابطه سرمایه و دولت متعارف، برای نخستین بار بشر را با محصول کار خویش و با خویشتن خود یگانه میکند.

— سوسیالیسم